

کردن و منع کردن و تلفیح کردن و بزور بر کاری داشتن و دافعت کردن و ایدان بر او ایستادن
و فرائض و احکام و تقیید سبکیا در و دیده **عصر** و باقی بر تو و دیوشت و بقیع عین و سکون از
وقوع و او پیش است نزدیک بجز و نور از یادنی الف نیز آمده **عصر** و باقی نام بقرت
عاشور و از روی کعبه ای عمر علی است نام زنده شد **عصر** باقی و بغتین و بغتین در فاری
و دشوار شدن کار و با کشتن است از جن و باقی نیز آمده **عصر** و دشوار و ناکه کرام
شده باشد **عسکر** که در سیاه از هر چیزی و این فارسی است و تار یکی شب و کجاست
به پیشا بود و به است بوزستان و نام سار است و از جای است نام علی یکی و اما
حسن یکی و کسان و زو و **عشر** باقی ده یک کشتن و دهم شدن و باقی ده یک
و با کشتن دو نوبت است و آن هشت روز باشد زیرا که چون روز اول و دهم است
ما بین هشت روز باشد و باره از یک کوه باره شده باشد و باقی و بغتین در
تاری کشت نه **عصر** مابا به خود خوان که یکی سیزده **عاشور** است که در غیر آن **عصر**
بغتین ده زن خا کله **عشر** و در **عاشور** باقی ده ده و با کشتن مادی است
ما هر چه مشهور با هم و باقی و بغتین و باقی و بغتین ده یک کینه **عاشور** ده یک
کینه و ده کت و دهم **عشر** ده یک که نزدیک و درست و مشهور زن و معارض و هجرت
و دهم حصه نیز از زمین و او از کفار **عاشور** دهم روزی که باقی و از عاشورا و عاشور نیز
کوشید **عصر** به است حرکت و بغتین روزگار روز و شب و آخر روز تا سرخ شدن آفتاب
و بغتین نیز آمده و باران و باراد و دهم و غولشان و سکر کردن و باز داشتن و کشتن
و باقی نیز از دیگر دشمنان انکور و حیران و شاه یا پیش و کرسن و بغتین ملی و نهاده و
کرد و **عاشور** نیزه انکور و حیران و هر چه از ده باشد **عاشور** باقی کرد و غتین و باقی
دشمنید صا و در غتین **عصر** باقی با هجرت مودت که جامه در بان آب رنگ شد
و کوشش از کار و دشمنی از هر چه کوشید **عصر** باقی کجنگ و بلع نیز و باره از مغز
بقره و زعفران

بقره و زعفران

و بوسه بوج کسر چوب شکی و کرد در آن بوسه کنگ و چه بهای بالان کسر خای شتر بدان
نگه گت و جایی بر آمدن موی ناصیه و سخنان بر آمده پشانی سبک بختی و باد شاه
و پیشای **عصر** فریح و در شفت کسوره کجنگ دارد و در فارس بسیار است
و از راعب سن ارایی منگی نیز میگویند و لسان العصافیر با در حقیقت که از آنجا کسی
آید که گویند و آن با در ریح و هر روز زمان کجنگ گویند و بندی اندر جوارش و در صافیر
المشتر شدن نجیب که لغمان بن مندره است **عصر** باقی و دلاب و دلو عصایم
جمع **عصر** باقی فاسن کردن دستخیز و کر و بی ست از زمین **عاشور** مانع **عصر** باقی
خوشبوی شدن و با کت خوشبوی **عاشور** باقی و بغتین و بغتین و خوشبوی و در سن
عاشور و دست در زنده بوی خوش **عصر** بغتین که زود شدن چیزی و بر کردن مشک
عصر باقی خاک کله ده کردن و در خاک قطعا میدان و باقی هفت و هشتم و نهم از ماه و در
دیروز جل و در شست و سخت و با کت چوک زود و در جنت شری و بغتین و خاک
و بسکون فانی آمده و اولی که گشت را دهند و تارهای مانند لعاب فلکوت کرد
تا استان ظاهر شود و از آنجا شیطان هیچ آب بینی سلطان گویند و بغتین
زمان یا مدت یکماه **عصر** کوشش در آفتاب شک کرده و دست پیشینی با شسته
و نان بی نان خوردن و زنی که بهیچ یه چیزی ندهد **عاشور** باقی در جنتی که از روی آتش کشته
و کشتن در آن و پیراستن در حقیقت فرما و در حقیقت مابن که و طایف نان زبان
خوش و دست بی سیرینی و باقی و نشاید فاکستی و منده محل **عصر** باقی کوشش
و طینه بنا و با بنا و بران شده و بغتین نیز آمده و بر سفید و از بی که آفتاب و چولی
از راه بوسه سینه و زوجه میان و دوزخ و میزان و ماهین با بهای جوان و نام حانیت
نزدیک بلوغ و بغتین و در اصل چیزی نیست و بوج کردن و پشت و پیش کردن
در پیش شدن و پی کردن دستور را و باز داشتن از رفتن و باقی کابین زن